

دوفصلنامه علمی-پژوهشی

ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال نهم، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

بررسی مفهوم تکاملی مرگ در اشعار مولانا بر اساس نظریه استعاره شناختی مدل فرهنگی استعاره زنجیره بزرگ

زهرا عباسی^۱

امین خسروی^۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۴/۳۰

تاریخ تصویب: ۹۷/۰۵/۲۹

چکیده

در نگاه زبان‌شناسان شناختی، استعاره مفهومی به هرگونه فهم و بیان تصورات انتزاعی در قالب تصورات ملموس اطلاق می‌شود. در این پژوهش، از میان راهکارهای مختلفی که لیکاف و ترنر در تحلیل استعاره مفهومی استفاده کرده‌اند، با استفاده از ویژگی سلسله‌مراتبی مدل استعاره زنجیره بزرگ، به بررسی مفهوم تکامل در اشعار مولانا پرداخته می‌شود. بررسی اشعار مولانا نشان داد خصوصیت سلسله‌مراتبی استعاره زنجیره بزرگ که نشان‌دهنده نوعی تکامل

^۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول). abasiz@modares.ac.ir

^۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. aminkhosravi72@gmail.com

است، در نظام ذهنی مولانا نیز برقرار است. او تکامل انسان را در گذشتن از قالب جمادات و گیاهان و حیوانات و حتی خود انسان و رسیدن به مراتب بالاتر یعنی فرشتگان و قرب الهی بیان می‌دارد که این دو مرتبه اخیر از نظر زبان‌شناسان شناختی دور مانده است. مولانا شرط گذشتن و عبور از مراتب پایین‌تر را مردن و فنا می‌داند و آن را با نوعی استعاره جهتی یعنی حرکت روبه‌جلو نشان می‌دهد که در آن، درک استعاری ویژگی‌های یک ماهیت در یک سطح، از طریق ویژگی‌های یک ماهیت در سطح دیگر امکان‌پذیر است؛ یعنی هر بار با زایشی مجدد روبه‌رو هستیم. با توجه به ماهیت جهانی جسم انسان و محققاً الگوهای جهانی تعاملات فیزیکی ما با جهان، این نوع رابطه در میان فرهنگ‌های مختلف همچنان تا حدی یکسان عمل می‌کند، اما جهان‌بینی و تجربیات مولانا تکاملی افزون‌تر از نگاه زبان‌شناسان برای انسان ترسیم کرده است.

واژه‌های کلیدی: مولوی، تکامل، مرگ، استعاره مفهومی، استعاره زنجیره بزرگ.

مقدمه

پدیده مرگ و نیستی یا بقای پس از آن در مثنوی امری دفعی نیست که به یکباره اتفاق افتد، بلکه پدیده‌ای است ساری در متن زندگی که انسان در حیات جسمانی خود بارها آن را تجربه می‌کند یا می‌تواند تجربه کند. این نتیجه از آنجا برمی‌خیزد که مولانا مرگ را اعم از مرگ جسمانی، دارای مراتب و گونه‌های مختلفی می‌داند. به نظر او خواب، تکامل انسان، خلق مدام و موت اختیاری، گونه‌هایی از مرگ در زندگی دنیوی‌اند. در این میان، کمال از مهم‌ترین مفاهیمی است که مولانا به کرات در مثنوی در ارتباط با پدیده مرگ ذکر کرده است. به عقیده مولانا، وجود انسان طی یک سیر مرحله‌به‌مرحله، از جماد، نبات و حیوان می‌گذرد و به انسان می‌رسد. مولوی این سیر را همراه با مرگ و زایش می‌داند. از تکامل در مثنوی، تفاسیر متعددی مانند تکامل تکوینی، تکامل عرفانی و حتی تکامل نوعی (داروینی) ارائه کرده‌اند (ر.ک: ماری شیمل، ۱۳۶۷: ۴۵۸؛ زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۹۰؛ عبدالحکیم، ۱۳۵۲: ۳۶-۴۵). اگر منظور مولانا تکامل تکوینی باشد - که البته حتماً مولانا تکامل تکوینی را نیز مدنظر داشته و افزون بر آن، سیر و تکامل عرفانی و معنوی نیز مراد او بوده است - مطابق با آن معتقد است انسان با گذر از چند مرحله به‌صورت نهایی خود درآمده است. حتی در برخی جهات نیز انسان به مرحله بالاتری یعنی رسیدن به ملائک و قرب الهی نیز پا می‌گذارد. طبق تکامل تکوینی، انسان

دارای چهار روح (نباتی، حیوانی، نفسانی و انسانی) است که یکی پس از دیگری برایش حاصل می‌شوند و وظایف متفاوتی نیز دارند (نسفی، ۱۳۷۷: ۸۷-۹۲). می‌توان گفت ورای توجه به مسائل فلسفی و عرفانی که تاکنون نظر خیلی از پژوهشگران را به خود جلب کرده است، منظور مولانا از مرگ نامیدن این گونه موارد، خود مرگ نیست، بلکه نوعی نماد یا استعاره است که تجربه و اندیشه او از این پدیده را به ما نشان می‌دهد.

در این پژوهش، پدیده مرگ به منزله تکامل انسان که مولانا در بخش‌های مختلفی از مثنوی از آن سخن به میان آورده و با نوعی گذشتن از مرحله‌ای به مرحله دیگر یا یک ساختار سلسله‌مراتبی آن را نشان داده است، براساس نظریه جدید استعاره یعنی استعاره شناختی تحلیل می‌شود. از آنجا که در این نوع استعاره، تطبیق فرهنگ‌های مختلف در موضوعات مختلف از اهمیت بسیاری برخوردار است، ما پدیده مرگ به منزله نوعی تکامل را براساس مکانیسم‌های شناختی استعاره، در چارچوب مدل (استعاره زنجیره بزرگ) لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) که به‌عنوان یکی از اجزای استعاره هستی‌شناسانه مطرح شده است، مطالعه می‌کنیم.

روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است؛ به‌صورتی که ابتدا ضمن معرفی اجمالی استعاره از دیدگاه شناختی، به روشن کردن ویژگی‌ها و کارکرد آن در محدوده این پژوهش که لیکاف و ترنر تحت عنوان استعاره زنجیره بزرگ از آن نام می‌برند، خواهیم پرداخت. در ادامه نیز براساس نظریه استعاره شناختی (استعاره جهتی و مدل استعاره زنجیره بزرگ) به بررسی و مقایسه شواهدی از مثنوی می‌پردازیم که مولانا در آن مرگ را به‌منزله تکامل و شروع زندگی جدید قلمداد می‌کند.

پیشینه پژوهش

از آنجا که پژوهش حاضر به بررسی پدیده مرگ به‌منزله تکامل در آثار مولانا براساس نظریه استعاره مفهومی مدل استعاره زنجیره بزرگ می‌پردازد، در این بخش به‌اجمال تحقیقات و پژوهش‌های مطرح‌شده در ارتباط با این پژوهش میان‌رشته‌ای را معرفی می‌کنیم؛ بدین صورت که ابتدا به ارائه پژوهش‌های مشترک بین دو حوزه زبان و ادبیات فارسی و استعاره مفهومی می‌پردازیم و سپس به پژوهش‌های مربوط به مفهوم مرگ در آثار مولانا اشاره خواهیم کرد.

حقیقی (۱۳۹۵) به بررسی ضرب‌المثل‌های کردی کرمانشاهی مربوط به حیوانات براساس مکانیسم‌های شناختی استعاره و مجاز در چارچوب مدل «استعاره زنجیره بزرگ» لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) می‌پردازد. یافته‌های وی نشانگر آن است که با وجود اختلافات فرهنگی میان گویشوران دو زبان فارسی و کردی در خلق ضرب‌المثل‌ها، در ژرف ساخت از مکانیسم‌های شناختی یکسانی برای درک ضرب‌المثل‌ها استفاده می‌شود و این امر تأییدی بر وجود ارتباط فرهنگی میان دو زبان است. افراسی (۱۳۹۴) با جمع‌آوری پیکره‌ای از متون نوشتاری زبان فارسی معاصر که شباهت بیشتری به زبان

روزمره سخنوران دارد، نمونه‌گیری از استعاره‌های مفهومی نهفته در آن انجام می‌دهد. سپس استعاره‌ها را براساس طبقه‌بندی لیکاف و جانسون، در قالب استعاره‌های «ساختاری»، «هستی‌شناختی»، «جهتی» و نیز طبقه‌ای از استعاره‌های مفهومی لیکاف و ترنر بررسی می‌کند. نبی‌فر (۲۰۱۳) نیز با مقایسه تطبیقی امثال فارسی و انگلیسی بر پایه شناختی با مطرح کردن استعاره مفهومی «انسان حیوان است»، براساس ویژگی سلسله‌مراتبی موجود در «استعاره زنجیره بزرگ» اذعان می‌کند که بسیاری از ویژگی‌ها و صفات حوزه انسانی را می‌توان از طریق ویژگی‌های حوزه حیوانی درک کرد. عابدی (۱۳۹۱) به مقایسه استعاره‌های مفهومی در فارسی نوشتاری روزمره و شعر معاصر براساس نظریه استعاره مفهومی لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) پرداخته است. مورنو (۲۰۰۵) نیز به تحلیل و مقایسه ضرب‌المثل‌های انگلیسی و اسپانیایی از بعد شناختی می‌پردازد. او نیز پس از بررسی براساس مدل «استعاره زنجیره بزرگ» در نهایت به این نتیجه می‌رسد که ضرب‌المثل‌ها با وجود اختلاف فرهنگی، ژرف‌ساخت شناختی مشترکی دارند و یک پدیده مفهومی جهانی محسوب می‌شوند که حاوی قدرت ارتباطی و میان فرهنگی بسیار بالایی هستند.

محسنی (۱۳۹۱) در مقاله «مرگ از نگاه مولوی» به استخراج سخنان و تمثیلات مولانا در این باب پرداخته و در نهایت داده‌های خود را در دو منظر واکاوی کرده است: مرگ کلی که به سراغ همه خلائق می‌آید و همگی از آن مرحله عبور خواهند کرد، و مرگ اختیاری. حسینی و فرامرز قراملکی (۱۳۹۰) در مقاله «تجربه گونه‌های مرگ در زندگی در مثنوی معنوی»، گونه‌ها و مراتب مختلف مفهوم مرگ از منظر مولانا را بیان می‌کنند و اعتقاد مولانا را مبنی بر اینکه انسان در حیات جسمانی خود بارها مرگ را تجربه می‌کند، تأیید می‌کنند. سیف (۱۳۸۴) در بررسی «زندگی جاوید در مثنوی‌های حدیقه و مثنوی معنوی» به بررسی مرگ در ارتباط با قیامت، بهشت و دوزخ در مثنوی معنوی پرداخته است. بدرحصاری (۱۳۸۴) در پژوهش «مرگ آگاهی در مثنوی و غزلیات شمس» به بررسی مرگ در این دو اثر مولوی و چند اثر عرفانی، فلسفی و کلامی پرداخته است و معتمدی (۱۳۷۵) مقاله‌ای به عنوان «تلقی عرفا از مرگ» به چاپ رسانیده است.

همان‌طور که مشهود است، بیشتر پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در حوزه ادبیات و زبان‌شناسی، مدل استعاره زنجیره بزرگ را با هدف مقایسه ضرب‌المثل‌ها در زبان‌های مختلف یا به صورت جمع‌آوری پیکره‌ای از متون نوشتاری یا شفاهی به کار گرفته‌اند و براساس طبقه‌بندی‌های مختلف از استعاره، آن‌ها را دسته‌بندی کرده‌اند. همه آن‌ها در نهایت بر این باورند که بسیاری از ویژگی‌ها و صفات حوزه انسانی را می‌توان براساس ویژگی‌های حیوانی درک کرد و سایر مراتب موجود در این زنجیره در پژوهش‌های آنان نادیده گرفته شده است. این پژوهش نیز برای اولین بار با بررسی در اشعار کلاسیک ادبیات فارسی، کاربرد این نوع استعاره را با توجه به ماهیت آن یعنی اثبات رابطه سلسله‌مراتبی در نسبت‌دادن خصوصیات پدیده‌ها در یکدیگر نشان می‌دهد. با توجه به مطالعات صورت گرفته در آثار مولانا، مدل استعاره زنجیره بزرگ را در

مفهوم مرگ تکاملی که در جای جای اشعار مولانا به چشم می خورد - که مراتب یادشده در این زنجیره قابل تطبیق با داده های جمع آوری شده ماست - بررسی می کنیم. در این بررسی، رویکردی مقایسه ای با اصل نظریه استعاره زنجیره بزرگ را که اولین بار لیکاف و ترنر از آن نام می برند، به کار می گیریم.

مبانی نظری

معنی شناسی شناختی

جورج لیکاف و رونالد لانگاکر^۱ دو تن از شاگردان چامسکی، در مکتب زایشی در مطالعات خود دریافتند که بدون در نظر گرفتن روابط معنایی نمی توان برخی توانایی های شناختی را توصیف و تحلیل کرد، و این گونه بود که روندی جدید در معنی شناسی تحت عنوان «معنی شناسی شناختی» آغاز شد. این رویکرد بر مدل ها و سازوکارهای شناختی که ورای فعالیت های زبانی قرار دارند و این فعالیت ها را ممکن می سازند، تأکید می کند و بر این باور است که عملکردهای عالی شناختی ما که معنا و استدلال^۲ را ممکن می سازند، در واقع، امتداد فعالیت های حواس ما و غیر قابل تفکیک از آنها هستند (گلفام، ۱۳۸۱). معنی شناسی شناختی به عنوان شاخص ترین نمود زبان شناسی شناختی، با این تصور که ادراک انسان از تجارب جسمانی او نشئت می گیرد و این گونه امکان تفکر و تعقل را فراهم می سازد، به مطالعات زبانی می پردازد. از کانونی ترین محورهای مورد مطالعه در این رویکرد «استعاره» است؛ چرا که محققان شناختی بر این باورند که استعاره تنها محدود به حوزه زبانی نیست، بلکه زندگی روزمره و همچنین حوزه تفکر و عمل را نیز دربرمی گیرد؛ بنابراین، به این نتیجه می رسند که زندگی اساساً ماهیتی استعاری دارد و درک و شناخت بسیاری از پدیده ها به وسیله استعاره صورت می گیرد. جورج لیکاف و مارک جانسون (۱۹۸۰) نظام عظیمی از استعاره های روزمره و متعارفی را کشف کردند که تمایز سنتی بین زبان مجازی و زبان حقیقی را از بین برد و به ارائه «نظریه معاصر استعاره» از سوی آنها انجامید. در این نظریه، یک حوزه مفهومی در قالب حوزه مفهومی دیگر بیان می شود؛ به گونه ای که حوزه مقصد غالباً انتزاعی تر و حوزه مبدأ عینی تر و ملموس تر است (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

نظریه معاصر استعاره

در راستای نگرش کلاسیک به استعاره و همچنین با در نظر گرفتن تفکر و نظریات چامسکی در رویکرد زایشی که زبان و ذهن را دو مقوله جدا از هم در نظر می گیرد، می توان اذعان داشت که استعاره عنصری اضافی و نابهنجار است که نقشی در تحلیل و درک ساختارهای زبانی ندارد، اما با ظهور رویکرد شناختی در زبان شناسی، مطالعات استعاری نیز

رنگ و بوی جدیدی به خود گرفت و استعاره با هویت جدید خود در مقابل تمامی تعریف‌ها و توصیف‌های سنتی قد علم کرد.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) با انتشار کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، به این اصل شناختی که زبان برگرفته از فرایندهای ذهنی است، استناد کردند و به این نتیجه رسیدند که استعاره در تمام لحظات زندگی انسان حاضر است و به‌عنوان عنصری پویا در درک مفاهیم انتزاعی و پیچیده عمل می‌کند. همچنین جایگاه آن در نظام مفهومی انسان است که به نحوه ادراک و اندیشیدن و زبان و اعمال ما ساختار می‌بخشد و عنصری مرکزی در ادراک ما از خودمان، فرهنگمان و دنیای پیرامونمان محسوب می‌شود. در نهایت، اگرچه براساس دلایل گسترده، طبیعت مشترک جسم انسان و تجربه‌های مشترک وی با دیگران، در شکل‌دهی استعاره‌ها مؤثر است، نظام مفهومی استعاره‌ها اختیاری و دل‌خواهی نیست (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

استعاره مفهومی^۳

همان‌طور که عنوان شد، به عقیده لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) اندیشه انسان اساساً ماهیتی استعاری دارد که زندگی روزمره و همچنین حوزه تفکر و عمل را دربرمی‌گیرد. ما درباره اشیا به شیوه‌ای که آن‌ها را تجسم می‌کنیم، سخن می‌گوییم؛ بدین‌گونه این اندیشه استعاری سبب می‌شود که مفاهیم انتزاعی در حوزه مفهومی ما، با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان‌بندی و درک شوند؛ به‌طوری‌که معمولاً برای صحبت کردن درباره حوزه‌های انتزاعی همانند عشق، مرگ، زندگی و... غالباً از عبارات حوزه ملموس‌تر و عینی‌تر استفاده می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان گفت که استعاره مفهومی، بیان یک حوزه در قالب حوزه دیگر است؛ حوزه‌ای را که دارای مفهوم عینی‌تر و متعارف‌تر است، «حوزه مبدأ» و حوزه‌ای را که مفهوم انتزاعی‌تر و ذهنی‌تر دارد، «حوزه مقصد» می‌نامند. این رابطه را که به شکل متناظرهای میان دو مجموعه شکل می‌گیرد «نگاشت»^۴ می‌نامند (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۵)؛ برای مثال، لیکاف (۱۹۹۳: ۲۰۶-۲۰۷) برای توضیح استعاره مفهومی به استعاره «عشق سفر است»^۵ اشاره می‌کند که برای بیان روابط عاشقانه، از اصطلاحاتی همچون «رابطه ما به بن‌بست رسیده است»، «نگاه کن چه راه طولانی‌ای را طی کرده‌ایم»، «ما بر سر یک دوراهی هستیم»، «می‌توانیم هر کدام به راه خود برویم»، «رابطه ما راه به جایی نمی‌برد» و... استفاده می‌شود.

ایوانز و گرین (۲۰۰۶: ۲۹۵) نگاشت‌های استعاره «عشق سفر است» را به صورت زیر نشان می‌دهند:

عشق	مقصد
عاشقان	مسافران
رابطه عاشقانه	وسیله نقلیه
حوادث رابطه عاشقانه	سفر
مشکلات موجود در رابطه	موانع پیش‌رو
انتخاب اینکه چه کاری باید انجام داد	تصمیم‌گیری در مورد مسیر
اهداف روابط عاشقانه	مقصد سفر

انواع استعاره مفهومی

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۱۹۵-۱۹۷) با توجه به شواهد زبانی روزمره و همچنین با توجه به ویژگی‌های حوزه مبدأ، سه دسته اصلی برای استعاره مفهومی قائل می‌شوند: استعاره جهتی^۶، استعاره ساختاری^۷، استعاره‌های هستی‌شناختی^۸. در سال ۱۹۸۹، لیکاف و ترنر با افزودن استعاره‌های تصویری^۹ دسته چهارم را به طبقه‌بندی فوق افزودند. در نهایت کوچش^{۱۰} (۲۰۱۰) با ارائه کلان‌استعاره‌ها^{۱۱} دسته پنجم را معرفی کرد.

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۱۴-۱۵) استعاره‌های جهتی را استعاره‌هایی برمی‌شمارند که به یک مفهوم، جهت‌گیری فضایی می‌دهند، مانند بالا، پایین، درون، بیرون، عقب، جلو، دور، نزدیک، عمق، سطح، مرکز، حاشیه و... این جهت‌گیری‌های فضایی از این واقعیت نشئت می‌گیرند که بدن انسان مکان‌مند و فضایی است؛ برای نمونه می‌توان مفهوم انتزاعی شادی یا غم را با دادن صورتی فضایی و مکان‌مند، ملموس و قابل‌درک کرد.

استعاره‌های ساختاری یا ساختی، وظیفه سازمان‌دهی و قالب‌بندی یک مفهوم را در حوزه یک مفهوم دیگر به گونه‌ای نظام‌مند به عهده دارند. به عبارت دیگر، درک حوزه مقصد را از طریق ساختار حوزه مبدأ برای زبان‌ور فراهم می‌کنند؛ به عنوان نمونه، در استعاره مفهومی «زمان پول است» شاهد شکل‌گیری یک نظام منسجم در ذهن افراد هستیم که در آن، زمان، شیئی مادی و باارزش فرض شده است. شایان ذکر است که این سازمان‌دهی یک مفهوم در حوزه یک مفهوم دیگر، انتزاعی است و با واقعیت انطباق ندارد (افراشی و حسامی، ۱۳۹۲: ۱۴۶).

استعاره هستی‌شناختی استعاره‌هایی هستند که مفاهیم غیرفیزیکی را به گونه‌ای مفهوم‌سازی می‌کنند که گویی فیزیکی هستند؛ به عنوان نمونه، می‌توان به استعاره مفهومی «ذهن ماشین است» در جمله «مغزم قفل کرده» اشاره کرد که در آن،

«ماشین» که یک پدیده عینی و فیزیکی است، به مقوله غیر فیزیکی «ذهن» نگاشت شده است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۲۷).

استعاره تصویری که در شعر به وفور یافت می‌شود، استعاره‌ای است که براساس تصویر ساخته شده است، اما مبنای طرح‌واره‌ای ندارد. تفاوتی که این نوع استعاره با سایر انواع خود دارد، این است که «شناخت» را ساختار بندی نمی‌کند، بلکه باز نمودی براساس نگاشت اجزای متناظر ظاهری و شباهت‌های تصویری بین دو حوزه مبدأ و مقصد است. به عبارت دیگر، این نوع استعاره حاصل فرافکنی یک تصویر روی تصویر دیگر است، مانند «ایتالیا چکمه است» یا «ایران گربه است» که به دلیل شباهت تصویری حوزه مبدأ یعنی چکمه/گربه با حوزه مقصد یعنی ایتالیا/ایران شکل گرفته است (افراشی و حسامی، ۱۳۹۲: ۱۴۸).

کوچش (۲۰۱۰: ۵۷) کلان‌استعاره‌ها را این گونه تعریف می‌کند: «استعاره‌ای است که اگرچه خود، باز نمود صوری نمی‌یابد، به تمام خرده‌استعاره‌های^{۱۲} یک متن انسجام می‌بخشد.» افراشی و حسامی (همان) وجه تمایز این نوع استعاره با سایر انواع آن را در نبود اسم نگاشتی که انواع عبارت‌های زبانی از آن منتج می‌شود، می‌دانند. با وجود اینکه کلان‌استعاره‌ها بیشتر در ادبیات دیده می‌شوند، از همان سازوکارهای استعاره‌های مفهومی برای مفهوم‌سازی استفاده می‌کنند؛ به‌عنوان نمونه، از باز نمود استعاره «زبان یک موجود زنده است» می‌توان به مرگ زبان‌ها، تکامل یک زبان و شجره‌نامه یک زبان اشاره کرد.

مدل فرهنگی «استعاره زنجیره بزرگ»

لیکاف و ترنر (۱۹۸۹: ۱۶۵-۱۶۸) با معرفی نظام استعاره زنجیره بزرگ که یک الگوی فرهنگی است، عنوان می‌کنند که بسیاری از زمینه‌های ساختاری زبان به نظام‌های ادراکی انسان مرتبط است و شناخت انسان، بر پایه روش‌های استعاری فکر کردن صورت می‌پذیرد؛ بدین صورت که ماهیت‌ها براساس ویژگی‌هایشان که مشخص‌کننده رفتارشان است، روی یک محور (مقیاس) عمودی از بالا به پایین جای می‌گیرند. برخی موجودات و ویژگی‌های آن‌ها در بالای محور و برخی دیگر در پایین آن قرار دارند. در بالای این محور، انسان‌ها با صفات و ویژگی‌های عالی قرار دارند. در یک پله پایین‌تر از آن، حیوانات با صفات غریزی قرار دارند و در پایین‌تر گیاهان با صفات زیست‌شناختی، در یک مرحله پایین‌تر اشیای پیچیده با ویژگی‌های ساختاری و ترکیبی و در پایین‌ترین نقطه این محور، اشیا با ویژگی‌های مادی قرار دارند. در واقع این مقیاس، سلسله‌مراتبی از ویژگی‌هایی است که معرف و توصیف‌کننده این موجودات است؛ به طوری که در این الگو ویژگی‌های یک ماهیت در یک سطح، از طریق ویژگی‌های یک ماهیت دیگر در سطح دیگر درک می‌شود، مانند

«بزک نمیر بهار میاد کمبوزه با خیار میاد» که حاصل استعاره مفهومی «انسان حیوان است» است و در آن، انطباق از سطح بالای محور (انسان) به سطح زیرین آن یعنی (حیوان) صورت گرفته است. این مدل که به اختصار GCM نامیده می شود دارای سه بخش است:

۱. استعاره «عام خاص است»: مکانیسمی است که یک تصویر از یک سطح خاص را به تصویرهای موازی دیگری نگاشت می کند که تمام آنها همان ساختار سطح خاص تصویر حوزه مبدأ را دارند؛ بنابراین تصویر سطح-خاص^{۱۳}، اطلاعاتی است که با کلمات موجود در ضرب المثل حاصل می شود و مفاهیم سطح-عام^{۱۴} مفاهیم کلی و انتزاعی ای هستند که می توانند تصاویر سطح خاص دیگری را ارائه دهند (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۱۶۲).
۲. تعامل زنجیره بزرگ و طبیعت اشیا^{۱۵}: این رابطه به ما دانش عملی درک دنیای اطرافمان را می دهد و اشکال سطوح مختلف سلسله مراتبی زنجیره بزرگ را به هم مرتبط می سازد. این دانش، ناخودآگاه، خودکار و به فرهنگ وابسته است. طبیعت اشیا در واقع اشکال مختلف بودن (هستی) است که دارای جوهره و ماهیت اند و این جوهره به هر چیزی شیوه رفتار و کارکرد خاص خود را می دهد (لیکاف و ترنر، ۱۹۸۹: ۶۶ و ۱۷۲).
۳. اقتصاد زبانی^{۱۶}: آخرین قسمت این مدل به اصول اقتصاد زبانی اشاره می کند که وقتی یک ماهیت در یک سطح خاص از سلسله مراتب ذکر شد، گوینده باید به بالاترین سطح از ویژگی هایش اشاره کند، مگر اینکه اطلاعات دیگری که به این ماهیت ارجاع داده می شود، در دسترس نباشد (همان: ۱۷۳).

استعاره نظام های پیچیده^{۱۷}

استعاره نظام های پیچیده زیرمجموعه ای از نظام استعاره زنجیره بزرگ است و برای درک استعاری مفاهیم پیچیده و انتزاعی همچون جامعه، ذهن، سیستم های اقتصادی، رابطه، سازمان های اجتماعی، مشاغل و کارخانه ها براساس مفاهیم چهار حوزه مبدأ بدن انسان، ماشین، ساختمان و گیاهان شکل می گیرد. بدین ترتیب، استعاره های مفهومی «ذهن انسان ماشین است»، «سیستم های اقتصادی ساختمان هستند»، «مشاغل ساختمان هستند»، «روابط گیاهان هستند»، «جامعه ماشین است»، «کارخانه انسان است» و «سازمان های اجتماعی گیاهان هستند» برای درک این مفاهیم انتزاعی استفاده می شوند؛ برای نمونه می توان به جمله «سیاستمداران به خاطر این جامعه بیمار مقصردند» اشاره کرد که درک آن با استعاره مفهومی «جامعه انسان است» صورت می پذیرد. همچنین می توان به استعاره «اهداف مقاصد هستند» اشاره کرد که بسیاری از حالات و پدیده های انتزاعی مانند تغییر، سبب و هدف را به شکل مفاهیم عینی و فیزیکی مکان، نیرو و حرکت مفهوم سازی می کند (کوچش، ۲۰۱۰: ۱۵۵-۱۵۶).

تحلیل داده‌ها

در این بخش، داده‌های جمع‌آوری شده در اشعار مولانا مبنی بر اینکه پدیده مرگ نوعی تکامل و حرکتی روبه‌جلوست را براساس دیدگاه استعاره‌شناختی تحلیل می‌کنیم؛ بدین صورت که ابتدا براساس استعاره مفهومی جهتی، این داده‌ها را بررسی و تقسیم‌بندی می‌کنیم و سپس به بررسی مفهوم تکامل در مثنوی می‌پردازیم. درنهایت، براساس مدل استعاره زنجیره بزرگ لیکاف و ترنر به تکمیل کردن موضوع و مقایسه آن با این نظریه خواهیم پرداخت.

مرگ مسیری روبه‌جلو است (استعاره مفهومی جهتی)

در این نوع استعاره جهت‌گیرانه، به مفاهیمی که نشان‌دهنده موقعیت مکانی و جهتی به سمت جلو هستند، اشاره می‌شود. در ادامه به شرح و توضیح برخی از این نمونه‌ها می‌پردازیم.

وز جمادی در نباتی درفتاد	(۱) آمده اول به اقلیم جماد
وز جمادی یاد ناورد از نبرد	سال‌ها اندر نباتی عمر کرد
نامدش حال نباتی هیچ یاد	وز نباتی چون به حیوانی فتاد
می‌کشید آن حالتی که دانی‌اش	باز از حیوان سوی انسانی‌اش
هم از این عقلش تحول‌کردنی‌ست	عقل‌های اولیش یاد نیست

(دفتر چهارم، ۳۶۲۸-۳۶۳۲)

وز نما مردم ز حیوان سر زدم	(۲) از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا برآرم از ملائک بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
کلُّ شیءِ هالکِ إلا و جهه	وز ملک هم بایدم جستن ز جو
آنچه اندر وهم ناید آن شوم	بار دیگر از ملک قربان شوم
گویدم کائنا إلیه راجعون	پس عدم‌گردم چون ارغنون

(دفتر سوم، ۳۹۰۲-۳۹۰۷)

مولانا در بیت‌های بالا این مطلب را بیان می‌کند که انسان همان‌گونه که از جمادی به نامی رسیده و از حد نامی گذشته و به حیوانی و سپس به آدمی رسیده است، تکامل روحی خود را بعد از مرگ ادامه خواهد داد و می‌تواند تا حد فرشتگان

برسد. انسان می‌تواند از مرتبه فرشتگان نیز بالاتر برود و بالاخره به مقام قرب الهی برسد. این مرحله از نگاه زبان‌شناسان شناختی بسیار فراتر است؛ زیرا زبان‌شناسان شناختی آخرین مرتبه را به انسان نسبت داده‌اند و به چیزی فراتر از آن قائل نشده‌اند. او به‌طور ضمنی بیان می‌دارد که انسان می‌تواند مرحله به مرحله جلو رود؛ پس مرگ در اینجا نوعی استعاره جهت‌ی و حرکت روبه‌جلو است.

مرگ در ظاهر از بین رفتن وجود است، ولی اگر به خوبی بیندیشیم، خواهیم دید که از منظر مولانا نیستی و نابودی نیست. مولانا اعتقاد دارد مرگ، زندگی جدید، ادامه مسیر زندگی و به جلو حرکت کردن است:

(۳) ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر نماند پابندگی

(دفتر اول، ۳۹۲۸)

مولانا در تمثیلی زیبا انسان را به بذر گیاه و دانه تشبیه می‌کند و معتقد است همان‌گونه که دانه از خاک می‌روید و زندگی نباتی‌اش را آغاز می‌کند، آدمی نیز بعد از مرگش زندگی جدیدی را از سر خواهد گرفت؛ پس مرگ، زندگی جدید و به‌جلورفتن است:

(۴) مصطفی روزی به گورستان برفت با جنازه مردی از یاران برفت

خاک را در گور، او آکنده کرد زیر خاک، آن دانه‌اش را زنده کرد

(دفتر اول، ۲۰۱۲-۲۰۱۳)

مولانا در تمام بیت‌های زیر، مرگ را مسیری به سوی سرای جاودان می‌داند؛ پس برای او مرگ زندگی دوباره و بهتری است و آن مسیری روبه‌جلوست:

(۵) من جهان را چون رحم دیدم کنون چون در این آتش بدیدم این سکون

اندرین آتش بدیدم عالمی ذره ذره اندرو عیسی دمی

(دفتر اول، ۷۹۳-۷۹۴)

(۶) محضرون معدوم نبود نیک بین تا بقای روح‌ها دانی یقین

روح محجوب از بقا بس در عذاب روح و اصل در بقا پاک از حجاب

(دفتر چهارم، ۴۴۵-۴۴۶)

(۷) دانهٔ مردن مرا شیرین شده است
بل هم أحياء پی من آمده است
(دفتر اول، ۳۹۳۳)

(۸) آزمودم مرگ من در زندگی است
اقتلونی اقتلونی یا ثقات
چون رهم زین زندگی، پایندگی است
انَ فی قتلِ حیاتی فی حیات
(دفتر سوم، ۳۸۳۸-۳۸۳۹)

(۹) چون که اندر مرگ بیند صد وجود
همچو پروانه بسوزاند وجود
(دفتر اول، ۳۹۶۵)

بررسی مفهوم تکامل در اشعار مولانا (خلق مدام و مرگ)

در جهان‌بینی مولانا، عالم هر لحظه در حال دگرگون‌شدن است و بقا در جهان مادی معنایی ندارد. همه چیز در حال تغییر و تبدیل، هست و نیست‌شدن، مردن و زنده‌شدن است. این قاعده در تمام جهان جاری است و انسان نیز به‌عنوان جزئی از این جهان بزرگ از چنین قاعده‌ای مستثنا نیست:

(۱۰) از عدم‌ها سوی هستی هر زمان هست یارب کاروان در کاروان

ریشهٔ اعتقاد به نوشدن مدام عالم را که از اصول مولاناست، باید در آیاتی نظیر «بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (ق/۵۰) یا «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمان/۲۹) جست (همایی، ۱۳۸۵: ۹۴۶). این باور با نام‌های گوناگون در عرفان اسلامی متجلی شده است، مانند «تجدد امثال، خلع و لبس، تجدد مظاهر، خلق جدید، مرگ و رجعت، حشر نوین، تعاقب امثال، قیامت نقد و...» (کاویانی، ۱۳۶۴: ۷۸). مولانا نیز این موضوع را به صورت‌های گوناگون مانند کهنه و نوشدن و نیز مرگ و رجعت مطرح کرده است که هر آن در همهٔ ما اتفاق می‌افتد:

(۱۱) پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی است
فکر ما تیری است از هو در هوا
هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
عمر همچون جو نو نو می‌رسد
آن ز تیزی مستمرشکل آمده است
مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
در هوا کی باید آید تا خدا
بی‌خبر از نوشدن اندر بقا
مستمری می‌نماید در جسد
چون شرر کش تیز جنبانی به دست
(دفتر اول، ۱۱۴۲-۱۱۴۶)

همان‌طور که در شعرهای ۱ و ۲ اشاره شد، مولانا مرگ را زندگی جدید، رویشی دیگر و ادامه مسیر زندگی می‌داند. او در بیت‌های بسیاری، خواننده را به این موضوع برمی‌انگیزاند که انسان همان‌گونه که از جمادی به نامی رسیده و از حد نامی گذشته و به حیوانی و سپس به آدمی رسیده است، تکامل روحی خود را بعد از مرگ ادامه خواهد داد و می‌تواند تا حد فرشتگان برسد. انسان همچنین می‌تواند از فرشتگان بالاتر رود و بالاخره به مقام قرب الهی برسد. مولانا به‌طور ضمنی بیان می‌دارد که انسان می‌تواند مرحله به مرحله به جلو حرکت کند و این نیز نشان‌دهنده همان مفهوم تکامل است که بعد از گذشت هر مرحله انسان کامل‌تر خواهد شد.

مفاهیمی که در این قسمت از تعبیر مرگ و تولد به دست می‌آید، نوعی انتقال از مرتبه پایین به بالا و دوره‌ای از زندگی به دوره دیگر زندگی و به عبارت دیگر، ختم مرحله‌ای از حیات و آغاز مرحله‌ای دیگر است؛ یعنی انتقالی توأم با پایان و از دست دادن چیزی و آغاز و به دست آوردن چیزی دیگر. ختم و از دست دادن آن مرحله، مرگ است، اما این مرحله نیز باید دارای خصوصیتی باشد؛ مثلاً او پایان دوره کودکی، نوجوانی و... که مراحل از زندگی هستند، مرگ نمی‌نامد؛ با اینکه این‌ها همه ادواری از زندگی هستند. این ختم، یک زندگی و دارای هویتی خاص است: «از جمادی مردم و...» من هویت جماد خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین، از جمادی می‌میرم و با هویتی دیگر زاده می‌شوم: من جماد می‌میرد. در مورد کودکی و نوجوانی چنین نیست؛ من باقی است و سیر در دوره‌های مختلف هویت آن را به این صورت نمی‌گیرد؛ بنابراین، در این مورد، ویژگی خاص مرگ، پایان یافتن هویتی خاص است که در هر دوره از حیات بشر تکرار می‌شود. در ادامه به بیان ابیات دیگری از مولانا می‌پردازیم در باب اینکه مرگ تولد مجدد و تکامل است:

مولانا در این دو بیت، مرگ را زایشی دوباره محسوب می‌کند:

راست آمد اقتلونی یا ثقات	(۱۲) هستی حیوان شد از مرگ نبات
راست آمد انّ فی قتلی ممات	چون چنین بردی است، ما را بعد مات

(دفتر سوم، ۴۱۸۶-۴۱۸۷)

مولانا در این دو بیت به این نکته اشاره می‌کند که مرگ وجود و تولدی دیگر و زایشی دوباره است و با مرگ نه تنها نابود نمی‌شویم، بلکه زندگی بهتری خواهیم داشت و به آن ادامه می‌دهیم.

(۱۳) شیر دنیا جوید اشکاری و برگ
شیر مولا جوید آزادی و برگ
چون که اندر مرگ بیند صد وجود
همچو پروانه بسوزاند وجود
(دفتر اول، ۳۹۶۴-۳۹۶۵)

بنا بر اعتقاد مولانا، هرگاه روح به کمال برسد، دیگر میل ماندن در این دنیا را ندارد و میل عالم دیگر می‌کند. به عبارتی تعلق روح به بدن برای نیل به مقامات عالیه و تکامل و ارتقا است. ابیات زیر اشاره به به کمال رسیدن انسان بعد از مرگ دارد:

(۱۴) به روز مرگ چو تابوت من روان باشد
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
جنزاهام چو بینی نگو: فراق فراق
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
کدام دانه فرورفت در زمین که نرست؟
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟
(کلیات شمس، ۱۳۸۶: ۹۱۱)

مولانا در این بیت، سرنوشت همه ما را بازگشت به سوی خدا و مرگ را تنها صعود از پستی به مرحله بالاتر و ارتقا بیان کرده است. او در مصرع اول نیز اشاره به زایش، تولد و تکامل هم دارد:

(۱۵) صورت از بی صورتی آمد برون
باز شد که انا الیه راجعون
(دفتر اول: ۱۱۴۱)

مولانا در ابیات زیر، مرگ را عامل آشکارشدن اعمال و باطن آدمی می‌داند؛ مثلاً مرگ را به فشردن سیب و انار تشبیه کرده است که محتویات آن بعد از شکستن آشکار می‌شود. او معتقد است که روح پاک و نورانی انسان، بعد از نابودی جسم هویدا شده و با شکستن قفس جسم است که اسرار باطنی انسان معلوم می‌شود؛ پس مرگ پالایش است که گوهر یا روح انسان نمایان می‌شود، مانند حجاب، تولد و زایش.

(۱۶) جوزه‌ها بشکست و آن، کان مغز داشت
بعد کشتن، روح پاک نغز داشت
کشتن و مردن که بر نقش تن است
چون انار و سیب را بشکستن است
(دفتر اول، ۷۰۶-۷۰۷)

این ابیات نیز نشان می‌دهد لازمه‌ی ارتقاء و رسیدن به کمال نوعی تغییر حالت از شکلی به شکل دیگر است که فقط با مرگ این تحول به دست می‌آید. همه‌ی بیت‌های زیر نشان‌دهنده‌ی کمال انسان است:

تا که پیش از مرگ بیند روی دوست	(۱۷) ترک آن کردیم کو در جست‌وجوست
زانکه دید دوست است آب حیات	تا رهد از مرگ تا یابد نجات
دوست نبود که نه میوه‌ستش نه برگ	هرکه دید او نباشد دفع مرگ
کاندر آن کار ار رسد مرگت خوش است	کار آن کار است ای مشتاق مست
آن که آید خوش تو را مرگ اندر آن	شد نشان صدق ایمان ای جوان
نیست کامل رو بجو اکمال دین	گر نشد ایمان تو ای جان، چنین
بر دل تو بی‌کراهت دوست اوست	هرکه اندر کار تو شد مرگ دوست
صورت مرگ است و نقلان کردنی است	چون کراهت رفت آن خود مرگ نیست

(دفتر سوم، ۴۶۰۵-۴۶۱۲)

مولانا مرگ را تنها عروج از مقامی به مقام دیگر دانسته است. او در مثنوی، مرگ را پیوستن روح به عالم غیب و جاودانگی تعبیر کرده و معتقد است که انسان می‌تواند بر ملائک هم برتری پیدا کند و به مقام بالاتری ارتقا یابد:

همچو نقلی از مقامی تا مقام	(۱۸) نقل باشد، نه چون نقل جان عام
مرده‌ای را می‌رود ظاهر چنین	هرکه خواهد که ببیند بر زمین
شد ز صدیقی امیرالمؤمنین	مر ابوبکر تقی را گو بین
تا به حشر افزون کنی تصدیق را	اندرین محشر نگر صدیق را

(دفتر ششم، ۷۴۶-۷۴۹)

مولانا در حکایت «پادشاه جهود و به‌سخن آمدن طفل در آتش» مرگ را که تولد دیگری در جهان آخرت است، با زاده‌شدن نوزاد از رحم مادر مقایسه کرده است. این خود به این معناست که انسان با مرگ از جسم حقیر خود که همچون رحم مادر است، رها و به جهان غیب وارد می‌شود؛ بنابراین، مرگ تولدی دوباره است:

(۱۹) مرگ می‌دیدم گه زادن ز تو سخت خوفم بود افتادن ز تو
 چون بزادم رستم از زندان تنگ در جهانی خوش هوای خوب رنگ
 من جهان را چون رحم دیدم کنون چون در این آتش بدیدم این سکون
 (دفتر اول، ۷۹۱-۷۹۳)

همان‌طور که بررسی‌ها نشان می‌دهد، مولانا در بیت‌های بسیاری بیان می‌کند که مرگ وجود و تولدی دیگر و زایشی دوباره است و با مرگ نه تنها نابود نمی‌شویم، بلکه زندگی بهتری خواهیم داشت و به آن ادامه می‌دهیم. به عبارت دیگر، او سرنوشت همه ما را بازگشت به سوی خدا و مرگ را تنها صعود از پستی به مرحله بالاتر و ارتقا بیان کرده است. به عبارت دیگر او معتقد است که اساس پیشرفت و تکامل جهان با نابودی و سپس تولد مجدد ظاهر می‌شود، و مرگ تنها عامل رسیدن به این کمال است.

مرگ تکاملی و استعاره زنجیره بزرگ

استعاره‌های مفهومی و عبارات استعاری به‌ظاهر جدا، قابل‌دسته‌بندی به گروه‌های نظام‌یافته‌ای به نام نظام‌های استعاری هستند و همان‌طور که گفته شد، از میان این نظام‌ها، «استعاره زنجیره بزرگ» به‌وسیله یک الگوی فرهنگی، ماهیت‌ها را براساس ویژگی‌های هریک از آن‌ها که نشان‌دهنده رفتارشان است، روی یک محور عمودی از بالا به پایین جای می‌دهد. گاهی این سلسله‌مراتب از بالا به پایین، اول به‌صورت انسان با ویژگی‌ها و صفات عالی چون منطقی، دوم حیوان با صفات غریزی، سوم گیاه با صفات زیست‌شناختی، چهارم اشیای پیچیده با ویژگی‌های ساختاری ترکیبی و کاربردی و پنجم اشیای مادی ساده دارای صفات مادی طبیعی، جلوه‌گر می‌شوند. این الگو سبب درک استعاری ویژگی‌های یک ماهیت در یک سطح، از طریق ویژگی‌های یک ماهیت در سطح دیگر می‌شود. براین‌اساس می‌توان ویژگی‌های انسان را در قالب حیوانات و غیرجانداران معرفی کرد. مولانا نیز به شکلی کاملاً مبتکرانه، مراحل رسیدن به کمال و سعادت انسان را در جای‌جای مثنوی و دیگر آثارش، عبور منظم انسان از خصوصیات پست وجودی او یعنی همان صفاتی که در مرتبه پایین انسانیت جای دارد معرفی می‌کند که هر بار در این زنجیره منظم، انسان را با نسبت‌دادن به یکی از این صفات، معرفی می‌کند و تنها شرط عبور از این صفات را مرگ و زایش مجدد انسان می‌داند:

وز جمادی در نباتی درفتاد	وز اقلیم جماد
وز جمادی یاد نورد از نبرد	سال‌ها اندر نباتی عمر کرد
نامدش حال نباتی هیچ یاد	وز نباتی چون به حیوانی فتاد

باز از حیوان سوی انسانیش می‌کشید آن حالی که دانش

(دفتر چهارم، ۳۶۲۸-۳۶۳۲)

مولانا در جای دیگر، تکامل انسان را علاوه بر گذشتن از قالب جمادات و گیاهان و حیوانات، گذشتن از قالب انسانی نیز معرفی می‌کند و مراتب بالاتری به این زنجیره می‌افزاید. او رسیدن به مرتبه ملائک یا فرشتگان را فرای مرحله انسانیت می‌داند و مرحله قرب الهی را نیز در مرتبه‌ای بالاتر از مقام فرشتگان نشان می‌دهد. با بررسی این موضوع می‌توان تجربیات معنوی حاکم بر ذهن مولانا را دریافت؛ تجربیاتی که نشئت گرفته از جهان‌بینی مبتنی بر سیر و سلوک عرفانی و راه رسیدن به سعادت واقعی است و مولانا در سرتاسر مثنوی با شعار «انا لله و انا الیه راجعون» از آن یاد می‌کند.

(۲۱) از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟

حملة دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک إلا وجهه

بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم کائنا الیه راجعون

(دفتر سوم، ۳۹۰۲-۳۹۰۷)

از آنجا که این نظریه به گفته کوچش (۱۳۹۳: ۲۱۱) نوعی نظریه عامیانه درباره پدیده‌های جهان معرفی شده است و حتی در سنت یهودی-مسیحی به انجیل بازمی‌گردد، می‌توان در بسیاری از فرهنگ‌های جهان، این چنین نظریه‌ای را تحت عنوان «مدل استعاره زنجیره بزرگ هستی» یافت و آن را نظریه‌ای جهان‌شمول دانست. مولانا نیز با توجه به فضای فکری و جهان‌بینی متفاوتی که نشئت گرفته از تفکرات عرفانی وی است، به شکلی منظم و حرفه‌ای مفهوم تکامل انسان را با معرفی عبور سلسله‌مراتبی از صفات پایین‌تر به سوی صفات بالاتر به دایره نظم درمی‌آورد؛ پس با توجه به ماهیت جهانی جسم انسان، و محققاً الگوهای جهانی تعاملات فیزیکی ما با جهان، جای تعجب نیست که این نوع رابطه در میان فرهنگ‌های مختلف یکسان عمل کند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ابتدا براساس استعاره جهتی به تحلیل ابیاتی پرداختیم که در آن‌ها بیان می‌شود مرگ حرکتی روبه‌جلوست. سپس با معرفی مفهوم تکامل، ابیات و شواهد مبتنی بر این موضوع را مطرح کردیم. بررسی آن‌ها نشان داد پدیده مرگ از منظر مولانا، وجود و تولدی دیگر و زایشی دوباره است و با مرگ نه تنها نابود نمی‌شویم، بلکه زندگی

بهتری خواهیم داشت. به عبارت دیگر، او سرنوشت همه ما را بازگشت به سوی خدا و مرگ را تنها صعود از پستی به مرحله بالاتر و ارتقا بیان کرده است. مولانا معتقد است که جهان هستی به طور طبیعی برای رسیدن به کمال و دریافت توانایی‌های بیشتر و یافتن شکل زندگی بهتر و درک و احساس شایسته‌تر، باید از صورتی که دارد به صورت بالاتر برود که این تبدیل و ارتقا، منحصرأ با مرگ به دست می‌آید؛ بنابراین، مولانا مرگ را پایه و اساس پیشرفت و کمال موجودات می‌داند. در نهایت، براساس راهکارهای مختلفی که لیکاف و ترنر در تحلیل استعاره مطرح کرده بودند، با انتخاب ویژگی سلسله‌مراتبی مدل استعاره زنجیره بزرگ، مفهوم تکامل را در اشعار مولانا مطالعه کردیم.

در ویژگی سلسله‌مراتبی استعاره زنجیره بزرگ، همان‌طور که لیکاف و ترنر اعتقاد دارند، انسان با صفات عالی در مرتبه اول، حیوان با صفات غریزی در مرتبه دوم، گیاه با صفات زیست‌شناختی در مرتبه سوم و اشیای پیچیده و مادی در مرتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند و به‌طور کلی می‌توان ویژگی‌های انسان را در قالب حیوانات و غیرجانداران فهمید و خصوصیات هر یک را براساس نوعی نظم و مرتبه به انسان نسبت داد. یافته‌های ما مبتنی بر این موضوع بیانگر آن است که خصوصیت سلسله‌مراتبی استعاره زنجیره بزرگ که نشان‌دهنده نوعی تکامل است، در نظام ذهنی مولانا نیز برقرار است. او تکامل انسان را در گذشتن از قالب جمادات و گیاهان و حیوانات و حتی خود انسان، و رسیدن به مراتب بالاتر یعنی فرشتگان و قرب الهی بیان می‌دارد. این مرحله، از نگاه زبان‌شناسان شناختی بسیار فراتر است؛ زیرا زبان‌شناسان شناختی آخرین مرتبه را به انسان نسبت داده‌اند و به چیزی فراتر از آن قائل نشده‌اند. مولانا شرط گذشتن و عبور از مراتب پایین‌تر را مردن و فنا معرفی می‌کند و مرگ را تنها وسیله برای رسیدن به مراتب برتر می‌داند؛ همان‌گویی که درک استعاری ویژگی‌های یک ماهیت در یک سطح را از طریق ویژگی‌های یک ماهیت در سطح دیگر امکان‌پذیر می‌داند که در ذهن مولانا، با نوعی استعاره جهتی یعنی حرکت روبه‌جلو شکل گرفته است. با توجه به ماهیت جهانی جسم انسان، و الگوهای جهانی تعاملات فیزیکی ما با جهان، باید گفت که این نوع رابطه در میان فرهنگ‌های مختلف یکسان عمل کرده است.

1. Ronald Langaker
2. Reasoning
3. Conceptual metaphor
4. Mapping
5. Love is journey
6. Orientational metaphor
7. Structural metaphor
8. Ontological
9. Image metaphor
10. Kovecses
11. Megametaphor
12. Micrometaphor
13. Specific-level schema
14. Generic-level schema
15. Interaction between great chain and the nature of things
16. Verbal economy
17. Complex systems metaphor

منابع

- شیمیل، آنه ماری. (۱۳۶۷). شکوه شمس. علمی و فرهنگی. تهران.
- افراشی، آرزیتا، عاصی، سید مصطفی و کامیار جولایی. (۱۳۹۴). «استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی، تحلیلی شناختی و پیکره‌مدار». زبان‌شناخت. پژوهشگاه علوم انسانی. سال ششم. شماره ۲. صص ۳۹-۶۱.
- افراشی، آرزیتا و تورج حسامی. (۱۳۹۲). «تحلیل استعاره مفهومی در یک طبقه‌بندی جدید با تکیه بر نمونه‌هایی از زبان فارسی و اسپانیایی». پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. سال سوم. ش ۵. صص ۱۴۱-۱۶۵.
- بدرحصاری، کبری. (۱۳۸۴). مرگ آگاهی در مثنوی و غزلیات شمس. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تهران. تهران.
- توشیهیکو ایزوتسو. (۱۳۶۴). خلق مدام در عرفان اسلامی و آیین بودایی‌دن. ترجمه منصور کاویانی. علمی و فرهنگی. تهران.
- حسینی، زهرا و احمد فرامرز قراملکی. (۱۳۹۰). «تجربه گونه‌های مرگ در زندگی در مثنوی معنوی». مطالعات عرفانی. ش ۱۳، صص ۸۷-۱۱۶.

- حقیقی، مه‌ری. (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی ضرب‌المثل‌های کردی کرمانشاهی و فارسی از منظر معنی‌شناسی شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه الزهرا، تهران.
- خلیفه، عبدالحکیم. (۱۳۵۲). عرفان مولوی. ترجمه احمد محمدی و احمد میرعطایی، چاپخانه زر. تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۶). بحر در کوزه. چ اول. علمی و فرهنگی. تهران.
- سیف، عبدالرضا. (۱۳۸۱). «زندگی جاوید در مثنوی‌های حدیقه و مثنوی معنوی». دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران. دوره پنجاه و دوم. ش ۱۶۴. صص ۱۸۳-۲۰۲.
- عابدی، مهدیه. (۱۳۹۱). «مقایسه استعاره‌های مفهومی در فارسی نوشتاری روزمره و شعر معاصر». پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام‌نور تهران جنوب.
- کوچش، ژلتن. (۱۳۹۳). مقدمه کاربردی استعاره. ترجمه شیرین پورابراهیم. سمت. تهران.
- گلفام، ارسلان. یوسفی‌راد، فاطمه. (۱۳۸۱). «زبان‌شناسی شناختی و استعاره». تازه‌های علوم شناختی. سال چهارم، ش ۳. صص ۵۹-۶۴.
- محسنی، شهباز. (۱۳۹۱). «مرگ از نگاه مولوی». فصلنامه علمی-پژوهشی زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، سال چهارم، ش ۱۲. صص ۱۳۰-۱۴۰.
- معتمدی، مسعود. (۱۳۷۵). «تلقی عرفا از مرگ». کیهان اندیشه. ش ۶۵، صص ۴۳-۶۱.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۷۷). «الانسان الکامل». پیش‌گفتار هانری کربن و تصحیح مازیان موله. کتابخانه طهوری و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران. تهران.
- هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون». ادب‌پژوهی. ش ۱۲، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۵). مولوی‌نامه. چ ششم. آگاه. تهران.
- Evans, V. & M. Green (2006). "Cognitive linguistics: An introduction". Edinburgh University Press.
- Kovecses, Z. (2010). "Metaphor". New York: Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1993). "The Contemporary Theory of Metaphor", in Metaphor and Thought, Ed. A. Onto, 2nd edit, London: Cambridge University Press, p.257-202.
- -----& Turner, M. (1989). "more than Cool Reason: A field Guide Poetic Metaphor", The University Chicago Press.
- -----, G. (2003[1980]) "Metaphors we live by" Chicago, IL: University of Chicago Press.

- Moreno, A. I. (2005). "An analysis of the cognitive dimension of proverbs in English and Spanish: The conceptual power of language reflecting popular believes". (SKASE) Journal of Theoretical Linguistic (2).1, 42-54.
- Nabifar, N. (2013). "A comparative study of English and Persian proverbs on bases of cognitive". (TJEAS) Technical Journal of Engineering and Applied Linguistics. 3(12), pp. 2287-2302.